

از: دکتر خسرو فرشیدورد

از گروه زبان و ادبیات فارسی

دستور تاریخی زبان فارسی

فعل وصفی و تحول آن در زبان فارسی

مقدمه - امروز پنج یاشش وجه برای فعل داریم : اخباری، التزامی ، امری، وصفی، مصدری. وجه اعتباری میتوان یک وجه دیگر بنام تأکیدی قائل شده این معنی که اگر بروم ، بروی، برود، برویم و بروند را وقتی که بر امر دلالت کنند و تابع فعل یاشبه فعل وجه سازی (شبه فعلهائی مانند کاش و شاید ...) نباشند می توان لاقبل دو نوع توجیه کرد:

۱- آنها را وجهی مستقل شمرد و آن را بنام وجه تأکیدی (injonctif) که در فارسی باستان هم سابقه داشته است نامگذاری کرد در این صورت یاشش وجه خواهیم داشت.
۲- آنها را در شمار صیغه های وجه امری آورد. آهنگ و تکیه اینها در حالتی که بر امر یا وجه تأکیدی دلالت می کنند با تکیه و آهنگ آنها در حالت التزامی (مثل باید برود و کاش برود) تفاوت دارد. بنابراین این کلمات اگر چه از لحاظ نوشتن شبیه مضارع التزامی هستند اما از حیث تلفظ مشابه آن نیستند مثال برای وجه تأکیدی: «برودخانه»، «برویم بیرون».

امروز وجه امری (برو) و وصفی و مصدری از لحاظ ساختمان مشخصند و ماضی التزامی (رفته باشد) و مضارع اخباری (می رود) و مستقبل (خواهد رفت) و ماضی نقلی (رفته است) و ماضی مطلق (آمد) و ماضی دورتر (رفته بوده است) و ماضی نقلی

استمراری (میرفته است) غالباً به وجه اخباری هستند. اینها اگر در جمله پیروشرطی بیابند ممکنست آنها را التزامی گرفت مانند اگر آمد... اگر آمده است... اگر مهائی. اما ماضی بعید و استمراری بین وجه اخباری و التزامی مشترکند به این معنی که وقتی باواژه‌ها و افعالی که با فعل التزامی می‌آیند (مانند کاش و شاید و می‌خواهم...) (نگاه کنید به «وجه فعل در فارسی معاصر» مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۸ شماره ۱) بیابند فعل التزامی مانند کاش میرفت و کاش رفته بود. و در بقیه موارد به وجه اخباری‌ند مانند: دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود.

بروم، بروی، برود، برویم، بروند بین وجه التزامی و امری و یا بین وجه التزامی و تأکیدی مشترکند.

بروید بین وجه التزامی و امری مشترکست کاش بروید آنجا (التزامی)، بروید ای حریفان بکشید یا ما را. که البته تکیه کلمه در این دو مورد متفاوتست:

بنابراین ما امروز از نظر وجه فعل سه نوع ساختمان داریم:

۱- ساختمانهای مختص به یکی از وجوه مانند ساختمان وجه مصدری و وصفی و ساختمان مضارع اخباری (میرود) و مضارع در جریان (دارد میرود) و مستقبل (خواهد رفت) و ماضی مطلق و نقلی و دورتر و ماضی التزامی (رفته باشد) و صیغه «برو» که هر یک فقط جزء یکی از وجوه هستند و ساختمان آنها خود نشانه وجه فعل نیز هست.

۲- دیگر ساختمانهای مشترک بین دو یا چند وجه مانند ماضی بعید و ماضی استمراری که بین اخباری و التزامی مشترکست یا ساختمان «برود، بروی، برود...» و مضارع مجرد (برگردد، برگردم...) که بین مضارع التزامی و امری یا وجه تأکیدی مشترکست.

از ساختمانهای مختص مورد استعمال وجه وصفی و مصدری^۱ و صیغه «برو» در

۱- با این تفاوت که وجه مصدری در قدیم دو صورت داشته: مصدر کوتاه و مصدر

تام (باید رفت و باید رفتن ولی امروز فقط صورت کوتاه آن باقی مانده است (باید رفت))

گذشته و حال یکسان بوده و تغییری نکرده است اما ساختمان مضارع اخباری امروز در قدیم برای وجه التزامی هم می آمده است و ساختمان بروم، بروی، برود... علاوه بر موارد استعمال امروزین آن برای مضارع اخباری نیز می آمده است و ماضی التزامی امروز در قدیم برای وجه اخباری و به معنی ماضی نقلی هم می آمده است (مثلاً رفته باشد به معنی رفته است).

بقیه فعلهای امروز مانند ماضی بعید و دورتر و مطلق در قدیم بین وجه اخباری و التزامی مشترك بوده اند. ضمناً مضارع مجرد (بیند و رود) بین مضارع التزامی و اخباری و امر و وجه تأکید مشترك بوده است. «به» و «می» برخلاف امروز ارتباطی با وجه فعل نداشته است زیرا «به» با وجه دعا، اخباری، التزامی، امری، مصدر و وصفی هم می آمده است در حالی که امروز فقط با وجه امری و التزامی می آید و به عبارت دیگر نشانه وجه امری و التزامیست. «می» نیز با سه وجه امری و التزامی و اخباری می آمده است مانند میگوی، می رود، میرفت. پسوند «ا» نیز همین وضع را داشته است. پسوند «ی» که امروز منسوخ شده است در قدیم بیشتر نشانه وجه التزامی بوده است (مثلاً در مواردی که برای شرط و تمنای آمده است)، ولی «ی» استمرار و جواب شرط و «ی» در آخر صیغه های خواستن و بایستن و توانستن اگر در جمله های پایه باشند همچنین «ی» تعبیر خواب و گوئی و پنداری از نشانه های وجه اخباری بوده است. «ی» غالباً مضارع اخباری را بدل به مضارع التزامی میکند مثلاً «استی» و «نیستی» و «ای» بیشتر به معنای باشم، باشی، باشد... است:

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی

«دقیقی»

همچونی من گفتنی ها گفتمی

با لب دمساز خود گر جفتمی

«مولوی»

در قدیم بامیانوند «ا» ساختمانی بوجود می آمده است که وجه مستقلی تشکیل

می‌داده است به نام دعا مانند: کناد، مرساد، رواد، مه‌راد. و این وجه امروز منسوخ شده است و فقط باد و مبادا از آن باقی مانده است.

بنابراین وجوه مشترک در قدیم پیش از امروز بوده است و بطور کلی در قدیم در تشخیص وجه فعل ابهام بیشتری وجود داشته است.

سابقه فعل وصلی در گذشته - در قدیم جمله‌های قیدی بوده است که امروز منسوخ شده، اینگونه جمله‌ها که به گروه نزدیک بوده‌اند فعل نداشته و غالباً با صفت یا جانشین آن ختم می‌شده‌اند و با او حالیه یا بدون آن به جمله پیش از خود مربوط می‌گردیده و مسندالیه یا مفعول و یا همه آن جمله را وصف می‌کرده‌اند.
مثال:

ندیمان‌ش بیامدند و مطربان ترانه زنان (تاریخ بیهقی تصحیح دکتر فیاض و ود کتر غنی ص ۱۴۷).

داراب خروش برگرفت و همای از حال او بی‌خبر (دارابنامه طرسوسی ص ۵۴ ج ۱ تصحیح دکتر صفا چاپ نگاه ترجمه و نشر کتاب).

صومعه‌ای دید و زاهدی در آن صومعه (دارابنامه طرسوسی ج ۱ ص ۱۳۲).
بنیاد غزانه‌اند ملک داراب گریان و نالان و نوحه کنان (دارابنامه بیغمی^۲ ج ۱ ص ۱۸۸ تصحیح دکتر صفا چاپ نگاه ترجمه و نشر کتاب).

گاهی صفتی که در اینگونه جمله‌های بی‌فعل می‌آمده است اسم مفعول بوده و این اسم مفعول گاهی معادل ماضی بعید یا ماضی نقلی بوده است. مثال برای اسم مفعولی که معادل ماضی بعید است:

سمک برسید دست روزافزون گرفته (سمک عیار ج ۲ ص ۲۳۰ چاپ اول بوسیله دانشگاه تهران) یعنی دست روزافزون را گرفته بود.

۱- مشخصات کتابها همانست که بار اول ذکر می‌شود.

۲- از این به بعد ما «دارابنامه بیغمی» را «بیغمی» و «دارابنامه طرسوسی» را «طرسموسی»

کس فرستاد تاداراب را بیاوردند بندگی گران برپای نهاده و همه روی او آساییده
(طرسوسی ص ۴۲۱ ج ۱).

فیروز شاه آن دهل را بدید و آن چوب از دهل آویخته (بیغمی ص ۷۵ ج ۱).
مثال برای اسم مفعولی که معادل ماضی نقلیست:
در درون آتش هواست آتش گرداو درآمده و در درون هوا آبت هوا گرد او
درآمده (چهارمقاله چاپ دکتر معین ص ۸) درآمده = درآمده است.
از اینجا حرکت خواهیم کرد همه مرادها حاصل گشته و جهانی در طاعت ما
بیارامیده (بیغمی ص ۱۸۳).

دو قسم از این جمله ها یا گروه های قیدی که با اسم مفعول ساخته می شده اند
بعداً بدل به فعل وصفی شده است:

یکی از همان قسمی که دیدیم نهایت آنکه جمله دیگری بعد از آنها می آمده
است بطوری که جمله قیدی و وصفی را که در وسط دو جمله قرار گرفته است هم میتوان
متعلق به جمله پیش از آن دانست و هم به جمله بعد از آن. مثال:
چون زاهد این بگفت ماهی سراز دریا برآورد و حقه ای در دهان گرفته بیرون
کرد (طرسوسی ص ۱۷۴).

روح افزا شاهزاده را بدید و بهره چه بهتر آدمی گری کرده در خانه آورد (سمک -
عیارج ۱ ص ۴۷ انتشارات سخن چاپ اول، ۱۳۳۸).

چون در آمدنه سردر پیش انداخته بایستادند (بیغمی ص ۱۶۶ ج ۱).
دیگر جمله قیدی اسم مفعول داری که فقط متعلق به جمله بعد از آنست مانند:
آن مرغ سر بر زمین گرفته منقار بر آن همی زد (ترجمه تاریخ طبری به کوشش
دکتر مشکور چاپ خیام ۱۳۳۷).

روح افزا عورت پوشیده به استقبال پهلوان بیرون آمد (سمک عیارج ۱ ص ۴۷).
پس شیر مثال داد تادر دامن کوهی که پشتیوان شیران بود جویهای متشابهک

در یکدیگر کردند و چند میل زمین هامونرا شکستگیها در افکنده آب در بستند
(مر زبان نامه ص ۲۱۲ تصحیح قزوینی).

کف بردهان انداخته گفت (گلستان ص ۵۹ چاپ معرفت).

مظفرشاه را بند کرده به زندان بردند (بیغمی ص ۵۷۸ ج ۱).

پرده برداشته و شبرنگ را دست گرفته در اندرون سرا آوردند (بیغمی ص ۳۱۱

ج ۱).

چنانکه دیده می شود در این دوران جمله ای که با اسم مفعولست اولاً باز جنبه قیدی دارد و ثانیاً غالباً بدون واو به جمله دوم عطف می شود. بنابراین یکی از ویژگیهای فعل وصفی در آغاز پیدایش آنست که بدون واو می آید ولی بتدریج که جمله جنبه قیدی خود را از دست می دهد و اسم مفعول بدل به فعل وصفی واقعی می گردد و جانشین بیشتر اقسام فعل می گردد و اونیز بتدریج ظاهر می گردد مع هذا صورت بی واو نیز به حیات خود ادامه می دهد بطوری که امروز فعل وصفی هم با واو و هم بدون آن استعمال میشود. و اینکه بعضی از دستور نویسندگان «واو» را با فعلهای وصفی غلط می شمارند خود غلطی فاحش پیش نیست. اینگونه دستور نویسندگان بدون پژوهش کافی چنین حکمی می کنند اینان بدون توجه به تحول زبان و بدون توجه به اینکه فعل وصفی امروز دیگر جنبه قیدی و وصفی خود را از دست داده است و تنها نام آن فعل وصفیست میخواهند نگارش مردم را به راهی غیر علمی سوق دهند و آن را به عقب برگردانند. میخواهند باز مردم مانند عهدیهقی و سعدی بنویسند.

اینک مثال برای فعل وصفی با واو از قدیم تا کنون. با این تفاوت که در قدیم

واو نادر بوده است و بتدریج بیشتر شده است:

روح افزا شربت آورد و طعام کشیده و گفت ای فرزند. (سمک عیار ج ۱ ص ۴۷).

۱- فعلی که به فعل وصفی عطف می شود غالباً بعد از آنست و در سند الیه و شخص

غالباً با آن یکسانست ما این فعل را همنشین فعل وصفی می نامیم زیرا فعل وصفی بدون آن

بکار نمی رود جمله ای که فعل همنشین در آنست ممکن است جمله همنشین نامیده شود.

این بگفت و بگذشت تا بر در خیمه قایم آمدند قایم نشسته و شمعها برافروخته و شراب میخوردند (سمک عیار ج ۳ ص ۲۲۶ چاپ اول).

مرا یکی فریشته گرفته و به هوا برد (تاریخ سیستان مثال به نقل از سبک‌شناسی ج ۲ ص ۱۴۸).

هر کس چیزی یافته و باز می‌گشتند (تاریخ سیستان مثال به نقل از همان کتاب و همان صفحه).

مهد او را گرفته و بوسه همی داد (تاریخ سیستان، به نقل از همان کتاب و همان صفحه).

دیده‌بان بر سر آن میل نشسته و در روی دریا نگاه میکرد (طرسوسی ص ۱۱۷ ج ۱).

کنیزکان همه بر گردوی نشسته و تماشا می‌کردند (طرسوسی ص ۲۳ ج ۱).
شتر به آن را پسندیده و لازم گرفت^۱ (کليلة و دمنه به نقل از سبک‌شناسی ج ۲)
بعد از صحت متوجه مستقر سلیمانی گردیده و الحال مرقد برادر دانیال پیغمبر
در آن کوهست (احیاء الملوك از آثار قرن یازدهم هجری، تألیف ملک‌شاه حسین سیستانی،
تصحیح دکتر منوچهر ستوده ص ۵).

گشتاسب از دین یزدان پرستی و شیوه آباء و اجداد خود تغلف نموده و دین
مجوس آشکار کرد (احیاء الملوك ص ۵).
نواب بنده پرور از درختی بالا رفته و قرار گرفت (رستم‌التواریخ ص ۲۶ از رستم-
الحکماء از آثار قرن سیزدهم تصحیح محمد مشیری).

از این دو نکته که بالاتر بدست آمد ارتباط بین این دورا دریافته و می‌توانیم

۱- مرحوم بهار اینجا آوردن فعل وصفی را برخلاف معمول و ناشی از تصرف نسخه-

نویسان می‌داند ولی با توجه به مثالهای متعدد از آثار همزمان با کليلة و یا آثار قبل از آن وجود «واو» چندان بعید هم نیست. بهار معتقد است جمله چنین بوده است: شتر به آن را پسندید و لازم گرفت. (سبک‌شناسی ج ۲ ص ۲۵۶).

حکم کنیم (بهارسبک‌شناسی ج ۱ ص ۴۱۱).

امر بر بعضی چنان مشتبه شده است که این تلفظ تحمیل شده را تلفظ فطری و عادی پنداشته و در اثبات همزه بودن و به صدای همزه ادا شدنش پافشاری و اصرار غریبی به خرج میدهند (احمد بهمنیار مقدمه لغتنامه ص ۱۶۰).

فعل همنشین فعل وصفی - فعل وصفی معمولا در آخر جمله قرار نمی‌گیرد و بعد از آن جمله‌ای می‌آید که فعل آن وصفی نیست (مگر اینکه فعل وصفی دیگری به فعل وصفی اول عطف شود مانند او وارد اطاق شده و لباسش را پوشیده بیرون رفت) ما این فعل را همنشین فعل وصفی می‌نامیم بنابراین فعل وصفی به همنشین نیازمند است سبب این امر آنست که فعل وصفی بر عطف نیز دلالت می‌کند یعنی به فعلی معطوف احتیاج دارد خواه این عطف با او همراه باشد و خواه نباشد. اصولا امروز ازدو یا چند فعل که به هم عطف شده‌اند بر اساس قانون اصل زحمت کمتر و کمکوشی و به منظور کوتاهی سخن و اختصار و نیز برای پرهیز از تکرار ممکنست فعل اول را به صورت وصفی بیاورند. بهر حال اگر فعل همنشین نباشد فعل وصفی هم در کار نخواهد بود مثلا اگر بگوئیم «او آمده» به جای «او آمد» غلط است زیرا بعد از «آمده» باید فعل و جمله دیگری باشد مانند «او آمده به اطاق خود رفت».

ولی فعل وصفی گاهی در آخر جمله هم می‌آید:

داراب را بر دو هزار دینار داد و بسرای حرم رفته و بشادی مشغول شده (طرسوسی

ص ۱۰۴ ج ۱).

غرض از این مقدمه آنست که چون در رساله تسلیة الاخوان دعوی اعتزال و انزوا کردم و عزیمت رغبت متوجه به جناب جلال و کبریایم نموده (جهانگشای جوینی بنقل از سبک‌شناسی ج ۳ ص ۶۰).

فی الفور باد بدبه پادشاهی از شهر بصره بیرون آمد و به جناب کرمان رفته و از آنجا به جناب شیراز رفته چون وارد شیراز شده .. (رستم التواریخ ص ۱۶). دیوان زنگ را که با باد به آنجا می‌رسانیدند در گودال و مغالک آن بحر انباشته ، باندک فرصتی

زمین همواری شد (احیاء الملوك ص ۴).

فعل وصفی در بسیاری از موارد جانشین فعلی می شود که ویژگیهای دستوری (شخص و زمان و نمود و وجه) آن نظیر فعل همنشین است یعنی اگر فعل همنشین مضارع اخباری باشد فعل وصفی نیز معادل مضارع اخباریست و اگر همنشین امر باشد فعل وصفی نیز معنی امر میدهد. از این رو فعل وصفی امروز غالباً همساز و هماهنگ با فعل همنشین است. بنابراین فعل وصفی هم به معنی ماضی می آید و هم به معنی مضارع (اعم از مضارع اخباری و التزامی). همچنین این فعل بدون آنکه نشانه ای از وجه اخباری یا التزامی یا امری داشته باشد و یا بدون آنکه علامت شخص در آن باشد بر همه اشخاص و وجوه یاد شده دلالت می کند.

بنابراین وجه وصفی برخلاف وجه اخباری و التزامی و امری بر معنای خاصی دلالت نمی کند و تنها جانشین افعال دیگر می شود و از لحاظ وجه و زمان و شخص نقش آنها را بازی می کند از این رو می توانیم فعل وصفی را فعل جانشین یا فعل مشترك نیز بنامیم. به این ترتیب اگرچه فعل وصفی را از نظر ساختمان می توانیم وجهی جداگانه بنامیم اما از نظر معنایی نمی توانیم چنین کنیم و آن را وجهی علیحده بخوانیم و شاید کسانی مانند لازار و دیگر خیاامپور که آن را وجهی خاص ندانسته اند به همین دلیل بوده است.

گاهی نیز زمان و نمود و شخص فعل وصفی با فعل همنشین تفاوت دارد و اینک ما همه این موارد را شرح میدهیم:

۱- فعل وصفی که معنی آن از نظر شخص و وجه و زمان نظیر فعل همنشین

است:

الف - فعل همنشین ماضی مطلق و فعل وصفی نیز معادل ماضی مطلق است:

و آن منشور در دیبای سیاه پیچیده پیش برد و بر تخت نهاد (بیهقی ص ۳۱۷)

یعنی پیچید و پیش برد.

امیر خود برخاسته بود و نماز کرده بار داد و فرخی را بنواخت (چهارمقاله ص ۶۵).

مرا یکی فریخته گرفته و به هوا برد (تاریخ سیستان به نقل از سبک‌شناسی ج ۲ ص ۱۴۸).

ده روز آنجا توقف نموده و سپهبد نیمروز را بنواخت (احیاء الملوك ص ۱۱).
شهر را بعد از محاصره قهراً و قسراً گرفته و به قتل عام فرمان داد (حبیب‌السیر ج ۳ ص ۷۴ چاپ خیام).

دست از ملازمت کشیده به مدرسه رفته به تحصیل مشغول شد (تذکره نصرآبادی ص ۳۹۹).

چون انگشت مجروح رفیق را به آن هلال صباحت و بدر ملاحظت نمود فریاد برآورده گفت (حدائق الجنان عبدالرزاق دنبلی ص ۲۹ و ۳۰).

سرهنگان گردوی همه متفرق شده هریک به جانب دیار خود رفتند و غوغا و آشوبی برپا نمودند (رستم‌التواریخ ص ۱۷).

خواستم اورا به تضریبی از خود دور کنم نزدیکتر آمده پرسید (منشآت قائم مقام ص ۴۳ گرد آورده جهانگیر قائم‌مقامی).

ب - فعل همنشین ماضی استمراری و فعل وصفی نیز معادل آنست:

هر کس چیزی پذیرفته و باز می‌گشتند (تاریخ سیستان مثال به نقل از سبک - شناسی ص ۱۴۸ ج ۲).

اگر پدرم نمی‌آمد من لشکر عظیم کشیده خواستم آمد و کاری با ایرانیان می‌کردم که در عالم از آن باز می‌گفتند (بیغمی ص ۳۱۳ ج ۱) یعنی لشکر میکشیدم و میخواستم بیایم. «خواستم آمد» اگرچه ظاهراً ماضی مطلقست ولی در معنی ماضی استمراریست یعنی میخواستم بیایم.

مثال برای فعل وصفی و ماضی استمراری عادت‌ی یائی:

آواز نشید بر کشیدی بیخود شده سو بسو دویدی

(نظامی)

یعنی بیخود میشد و بهرطرف میدوید

اوهرشب وارد خانه شده و میخواستید

ج - فعل همنشین مضارع اخباری و فعل وصفی نیز به همان معنی است:
هرگاه از چیزی نگاهداری نشود... دستخوش تپور شده از میان می رود (بهار
سبک شناسی ج ۱ ص ۱۹۴).

اگرما آنها را بکار نبریم و مورد استعمال قرار ندهیم ضعیف و مست بنیه گردیده
میگیرند و از میان میروند (جمال زاده فرهنگ لغات عامیانه ص ۴۰ به کوشش دکتر
محبوب چاپ اول).

امر بر بعضی چنان مشتبه شده است که این تلفظ تحمیل شده را تلفظ فطری و عادی
پنداشته در اثبات همزه بودن و به صدای همزه ادا شدنش پافشاری و اصرار غریبی
بخرج میدهند (بهنیاز از مقدمه لغتنامه ص ۱۶۰).

از آن دو نکته که بالاتر بدست آمد ارتباط بین این دورا دریافته و می توانیم
حکم کنیم (بهار سبک شناسی ج ۱ ص ۴۱۱).

اگر کسی نادراً مال بی شقت یابد چون در تحصیل آن محنتی نکشیده باشد
هرآینه قدر و قیمت آن ندانسته زود از دست بدهد (انوار سهیلی ص ۶۳ چاپ امیر کبیر
۱۳۴۱) یعنی قدر آن را نمی داند و زود آن را از دست می دهد (در قدیم مضارع بائی
گاهی به معنی مضارع اخباری می آمده است مانند «بدهد» به معنی سیدهد در اینجا
و گاهی هم به معنی مضارع التزامی).

وازننج ریسمانی را گویند که در ایام جشن و عیدها از جانی آویزند بر آن نشسته
در هوا آیند و روند (برهان قاطع در ذیل «وازننج» تصحیح، دکتر معین) یعنی بر آن
می نشینند و در هوا می آیند و می روند (در قدیم مضارع بدون «سی» و «به» و «ی»
هم به معنی اخباری بکار می رفته است و هم به معنی التزامی. در اینجا به معنی
اخباریست).

د - فعل همنشین مضارع التزامی و فعل وصفی نیز چنان است:

طریق آوردن آنست که برگ پیوندرا باز کرده در محلی که هوا گرم نباشد در کوزه آب کنند (ارشادالزراعه چاپ دانشگاه ص ۲۲۷ چاپ اول).
پس باید که کل واحد این دو سبب را از کل واحد نخستین اعتبار کرده بگوئیم که زحل خاصیت اونعوست است (کنزالمختوم از آثار قرن ۱۲ هجری). یعنی اعتبار کنیم و بگوئیم.
ترسیدم در حالت چرت و اغماه زمین خورده بیفتد (قائم مقام ص ۴۳). یعنی زمین بخورد و بیفتد.

راقم این سطور چند سالی پس از آنکه کلاه پهلوئی در ایران رواج یافت در ضمن مسافرتی به ایران در صدد برآمد که یک کلاه نمدی پیدا کرده به خرم (جمال زاده از فرهنگ لغات عامیانه ص ۵).

همچکدام نتوانسته اند پرده را به یکسوی زده و براندیشه واقع جوی اوپرتوی افکنند (علی دشتی از دمی با خیام).

مراد من از این مقدار آن بود که خواننده معمولی را قبلا با فلسفه خیام اندکی آشنا ساخته سپس نروزنامه حاضر را با آنها قیاس نموده نشان بدهم که علاوه بر - تصریح . . . (مجتبی مینوی از مقدمه نروزنامه ص ۶۱).

تا به این ترتیب از نظر شورویها اطمینان حاصل کرده و دریابیم که آنها چه

میخواهند (روزنامه کیهان مورخ ۲۴/۶/۵۰). مطالعات فرهنگی

۵ - همنشین امر و فعل وصفی نیز معادل آنست:

برولباست را بیرون آورده و بخواب. کارها تان را انجام داده به خانه بروید.

و - همنشین مستقبل و فعل وصفی نیز مستقبلست:

اوسوار هوا پیما شده و به سفر خواهد رفت.

ز - همنشین مصدر و فعل وصفی نیز معادل مصدر است:

از کتابهای پهلوی و اوستا لغت در آورده و آن را فارسی دانستن بکلی غلط

است (محمد علی فروغی از پیام من به فرهنگستان ص ۱۰۰).

ولی گاهی هم فعل وصفی نقش فعل همنشین را بازی نمی کند و با آن کاملاً هماهنگی ندارد مثلاً همنشین گاهی ماضی استمراریست درحالی که فعل وصفی معادل ماضی بعید است یا همنشین مضارع اخباریست و فعل وصفی معادل ماضی نقلیست اینک مثال برای اختلاف معنی بین فعل وصفی و فعل همنشین:

الف - فعل وصفی معادل ماضی بعید و فعل همنشین ماضی استمراریست .
این مورد استعمال فراوانست . مثال:

آن مرغ سربر زمین گرفته منقار بر آن همی زد (ترجمه تاریخ طبری ص ۱۱)
یعنی سربر زمین گرفته بود .

مهد اورا کنار گرفته بوسه همی داد تاریخ سیستان (به نقل از سبک شناسی
ص ۱۴۸ ج ۲) .

چاکری از آن من آمد وزنی را با خود گرفته می آورد (طرسوسی ص ۲۱۱ ج ۱)
یعنی گرفته بود .

زنکلیسا مردی را دید از کسان خود که می آمد و طروسپه را دست گرفته می آورد
(طرسوسی ص ۱۹۳ ج ۱) .

این بگفت و بگذشت تا بر در خیمه قایم آمدند قایم نشسته و شمعهها فروخته و
شراب می خوردند (سمک عیار ج ۳ ص ۲۲۴ چاپ اول) .

طومار زنگی بر فیل منکلوسی برنشسته قریب هزار و دوست زنگوله با جامه
اطلس بر پشت پهل ترکیب کرده و شمشیر بر پشت ترکیب کرده و شمشیر هندی بر
خرطوم پیل ... و شمشیری چون تخته فولاد از کمر در آویخته میفرید و میخروشید
(بیغمی ص ۴۰۷ ج ۱) .

سیامک در رسید و دو هزار سوار در پیش کرده زنان زنان می آورد (بیغمی ص
۶۹۳ ج ۱) .

به چشمهای او نگاه می کرد و او چشم بر هم نهاده و حرکت نمی کرد (رستم -
التواریخ ص ۲۶) .

ممکنست فعلهای وصفی را در این موارد ماضی بعید کوتاه یعنی ماضی بعیدی که فعل معین آن حذف شده است فرض کرد زیرا در قدیم فعل معین ماضی بعید چنانکه بعداً خواهیم دید گاهی حذف می‌شده است.

ب- همنشین مضارع اخباری و فعل وصفی معادل ماضی نقلیست :
چون این خبر به عین الحیوة رسید که پدرش گریخته می‌آید... از یکنوع شاد شد (بیغمی ص ۴۳۲ ج ۱) یعنی گریخته است و می‌آید.

این مردم یک لاقبا که باشکم گرسنه وجیب خالی برد ریچه استغنا تکیه زده قدم را از کنگره عرش پائین تر نمی‌نهند (عموحسنعلی از مجله یغما سال ۱۶ شماره دهم ص ۴۹) در اینجا نیز ممکنست اسم مفعولها را ماضی نقلی کوتاه فرض کرد.

ج- فعل وصفی معادل ماضی مطلق و همنشین ماضی استمراریست:
به فرغانه رسید و در قصبه ارس ساکن شده و از احوال باخبر به روقت به جانب خجند می‌رفت (جهانگشا ج ۱ ص ۷۳ تصحیح قزوینی) یعنی ساکن شد.

زمان فعل وصفی و زمان فعل همنشین- فعل وصفی بخصوص در قدیم بیشتر با ماضی همنشین می‌شده است زیرا این فعل در اصل اسم مفعولست و اسم مفعول نیز برخلاف اسم فاعل که ناظر بر آینده است به گذشته توجه دارد. با اینحال چنانکه دیدیم فعل وصفی بخصوص از قرن دهم به بعد با فعل مضارع و مستقبل و امر نیز همنشین می‌شود و اینکه بعضی از دستور نویسندگان نوشته‌اند فعل وصفی نمی‌تواند با مضارع و امر و مستقبل بیاید و تنها با ماضی همنشین میشود ناشی از نارسائی تحقیق و نیز ناشی از توجه به مورد استعمال این فعلست در قدیم که بیشتر با ماضی می‌آمده است.

وجه‌های جانشین- از جوه مختلف فعل امروز وجه مصدری و وصفی از لحاظ معنی (نه از نظر ساختمان) جانشین جوه دیگر میشود و به عبارت دیگر قابل تأویل به جوه دیگر است با این تفاوت که وجه مصدری فقط جانشین وجه التزامیست مانند «باید رفت»، «بهرتر است خواهید»، که میتوان با اندکی تغییر معنی به جای آنها گذاشت:

«باید برود». «بهتر است بخوابد» درحالی که وجه وصفی چنانکه دیدیم می تواند جانشین همه وجوه دیگر (غیر از وجه مصدری) بشود اما وجوه اخباری و التزامی و اسری و تاکیدی جانشین یکدیگر نمی شوند.

عطف فعل وصفی. گاهی در یک عبارت بیش از یک فعل وصفی دیده میشود به این معنی که دو یا چند فعل وصفی به هم عطف می شوند درحالی که دارای یک فعل همنشین هستند:

داراب را بردو هزار دینار داد و به سرای حرم رفته و به شادی مشغول شده گفت اکنون از آنچه رفته است ترا خبر کردم (طرسوسی ص ۱۰۴ ج ۱).

این بگفت و بگذشت تا بر درخیمه قایم آمدند قایم نشسته و شمعها افروخته و شراب می خوردند (سمک عیار ج ۳ ص ۲۲۶)

آن سیاه او را بر سر پالان اشتر او کننده و ماها را شتر گرفته می راند (تفسیر تربت جام).

نواب بنده پرور متغیر و برآشفته شده و از کرسی برخاسته و حاکم را گرفته و بر زمین زده و کفش بردهنش زده و دشنام بسیار به او داد (رستم التواریخ ص ۳۴).
هلالی آن را دیده فریادی برآورده و افتاد و مرد (رستم التواریخ ص ۲۷).
یادآوری. در قدیم گاهی فعل وصفی را با «به» تأکید می آورده اند:

نبینی که من برداراب عاشق شدم برخاستم و خان و مان و ملک پادشاهی و کدبانوئی بگذاشته با او بیامدم (طرسوسی ج ۱ ص ۱۷۴).

مسندالیه و شخص فعل وصفی همانست که در فعل همنشین دیده میشود. مسندالیه فعل وصفی و همنشین مانند اکثر مسندالیه ها سوم شخص مفرد یا سوم شخص جمع است ولی گاهی نیز اشخاص دیگری هم مسندالیه می شوند:

الف- فعل همنشین اول شخص مفرد و فعل وصفی نیز همین نقش را دارد:
نبینی که من برداراب عاشق شدم برخاستم و خان و مان و ملک و پادشاهی و کدبانوئی بگذاشته با او بیامدم (طرسوسی ج ۱ ص ۱۷۴).

مراد من از این مقدار آن بود که خواننده معمولی را قبلاً با فلسفه خیام اندکی آشنا ساخته سپس نوروژنامه حاضر را با آنها قیاس نموده نشان بدهم که... (مجتبی مینوی از مقدمه نوروژنامه ص ۶۱).

راقم این سطور چند سالی پس از آنکه کلاه پهلوی در ایران رواج یافت در ضمن مسافرتی به ایران در صدد برآمد که یک کلاه نمادی پیدا کرده بخرم (جمال زاده از فرهنگ لغات عامیانه ص ۵).

ب - همنشین اول شخص جمع و فعل وصفی نیز چنین است:
تابه این ترتیب از نظر شورویها اطمینان حاصل کرده و دریابیم که آنها چه می‌خواهند (روزنامه کیهان مورخ ۲۴/۷/۵۰).

با اینحال بندرت فعل وصفی از لحاظ شخص با فعل همنشین تفاوت دارد مثال:
این بگفت و بگذشت تا بر در خیمه قایم نشسته و شمعها افروخته و شراب می‌خوردند (سمک عیار ج ۳ ص ۲۲۶).

از تأمل در ویژگیهای فعل وصفی در گذشته و حال اکنون می‌توانیم آنرا تعریف کنیم.

تعریف - فعل وصفی اسم مفعول نیست که کار فعل را می‌کند و با فعلی دیگر که غالباً بعد از آن می‌آید و با آن دارای مسندالیه واحد است همنشین میگردد. فعل وصفی در حکم فعلیست که بی‌واو یا با واو به آن وعطف میشود. فعل وصفی در قدیم جنبه قیدی و وصفی هم داشته است و با متعلقات خود در حکم قید برای جمله‌ای دیگر بوده است ولی از قرن نهم و دهم بعد جنبه قیدی آن ضعیف شده و از بین رفته است و امروز فقط به اعتبار گذشته نام آن فعل وصفی است.

فعل وصفی برخلاف وجه اخباری و التزامی غیر متصرفست یعنی برای تمام اشخاص و وجوه و نمودها و زمانها یک صیغه دارد.

از این رو فعل وصفی اگرچه از لحاظ ساختمان وجهی جدا گانه بشمار میرود ولی از لحاظ معنی چنین نیست زیرا جانشین افعال وجوه دیگر می‌شود و هم بر اخبار و هم

بِراحتمال وهم برامر دلالت می کند.

ازجوه فعل وجه وصفی و مصدری غیرمتصرفست یعنی برای همه اشخاص و زمانها یک صیغه بیشترندارند وجه اخباری والتزامی و تأکید متصرفند زیرا افعال آنها بهشش صیغه مختلف صرف میشود. وجه امری نیمه متصرفست زیرا فقط دو صیغه دارد (برو بروید) مگر اینکه بروم، بروی، برود، برویم، بروند (وجه تأکید) را هم جزء وجه امری به حساب آوریم.

بادآوری ۱- از جوه ششگانه وجه های اخباری و امری و تأکید می توانند در جمله های مستقل بیایند و بی نیاز از فعلهای دیگر بکار روند مانند: بروخانه، برود بیرون، هوشنگ از سفر آمد. بنابراین میتوان آنها را جوه مستقل نامید. اما افعال جوه مصدری و التزامی و وصفی به فعل یا شبه فعل دیگر احتیاج دارند و به تنهایی بکار نمی روند با این تفاوت که فعل وجه التزامی تابع و پیرو فعل و جمله یا شبه فعل و شبه جمله دیگر است مانند میخواهم بروم، باید بیاید، کاش برود. بنابراین فعل التزامی که تابع فعل یا شبه فعل دیگر است در حکم متمم یا متعلق آن بشمار میرود.

* * *

بادآوری ۲- وجه مصدری هم مانند وجه التزامیست یعنی تابع و پیرو فعل یا جمله ای دیگر است با این تفاوت که وجه التزامی متصرف و وجه مصدری غیرمتصرفست بنابراین وجه التزامی و مصدری را می توان وجه تابع یا وجه پیرو نامید ولی وجه وصفی نه مستقلست نه تابع زیرا اگرچه به فعلی دیگر که آن را فعل همنشین می نامند نیاز دارد اما متمم و تابع آن نیست بلکه موازی و همسان و همنشین آنست از این رو وجه وصفی را امروز می توان وجه جانشین یا وجه همنشین نامید زیرا جانشین و همنشین افعال دیگر است.

البته فعل وصفی در قدیم و در آغاز پیدایش آن نوعی قید بوده و تابع به شمار میرفته است ولی چنانکه خواهیم دید بتدریج به صورت فعلی غیر تابع درآمد و همنشین فعلی دیگر شده است نه تابع آن بنابراین تحول فعل وصفی از حالت قیدی و

تبعیت و پیروی به صورت فعلی خاص و غیر تابع یکی از ویژگیهای تحول فعل فارسی است. از اینرو اصطلاح «وصفی» مناسب برای صورت قدیم این فعلست نه برای حالت امروزی آن زیرا این در قدیم بوده است که «فعل وصفی» با متعلقات خود قید و صف جمله‌ای دیگر بوده است در حالی که امروز دیگر جنبه وصفی ندارد بلکه تنها جانشین افعال دیگر می‌شود و میتوان آن را فعل جانشین یا فعل مشترك نامید.

اسم مفعولها و فعلهایی که شبیه به فعل وصفیند - مراد از اینگونه کلمات اسم مفعولهایی هستند که یا کار فعل را می‌کنند و یا کار قید و صفت را و شبیه فعل وصفیند بدون اینکه فعل وصفی^۱ باشند ما شش قسم از اینگونه اسم مفعولها را اینجا ذکر می‌کنیم:

۱- فعلهای کوتاه شبه وصفی - مراد از فعل کوتاه صیغه‌ها و زمانهای مرکبی^۲ است که با فعل معین ساخته می‌شوند و فعل معین آنها به قرینه یا بی‌قرینه حذف می‌گردد این فعلها عبارتند از: ماضی نقلی (رفته است)، ماضی بعید (رفته بود)، ماضی التزامی (رفته باشد) ماضی بعید استمراری^۳ (می‌رفته بود) ماضی التزامی استمراری (میرفته باشد) ماضی نقلی استمراری (می‌رفته است) ماضی دورتر (رفته بوده است)^۴ . ماضی دورتر استمراری (میرفته بوده است)، مستقبل (خواهد رفت)، فعل مجهول (گفته شد).

۱- بعضی از فعلهای شبه وصفی را میتوان فعل وصفی هم گرفت و ما آنها را بعداً مشخص خواهیم کرد.

۲- مراد از زمان مرکب در اینجا *Périphrase verbale* است یعنی افعالی مانند ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی التزامی، مستقبل، فعل مجهول.

۳- این نوع فعل بیشتر در قدیم بکار میرفته است.

۴- در فعلهایی که دو فعل معین دارند تنها فعل معین آخر حذف می‌شود مثلاً «رفته بوده است» می‌شود: رفته بوده.

حذف فعل معین اینگونه فعلها بیشتر به قرینه لفظی است و فعل معین بعضی از اینها مانند ماضی نقلی و ماضی نقلی استمراری و ماضی دورتر و ماضی بعید بدون قرینه هم حذف میشود بنابراین ما دونوع فعل کوتاه داریم یکی آنهایی که فعل معینشان بدون قرینه حذف میشود و فعل کوتاه واقعی همینها هستند دیگر آنهایی که فعل معینشان با قرینه حذف میشود.

از افعالی که در بالا ذکر شد تنها اینها اگر به صورت کوتاه استعمال شوند شبیه فعل وصفی میشوند: ماضی نقلی، ماضی التزامی، ماضی دورتر فعل مجهول. زیرا فعل مستقبل اسم مفعولی ندارد و اسم مفعول بقیه افعال نیز بواسطه وجود عنصر «سی» از فعل وصفی متمایز میگردد.

اول - حذف فعل معین به قرینه در افعال کوتاه شبه وصفی - چگونگی حذف

فعل معین در اینگونه فعلها چنین است:

الف - در فعل مجهول - میدانیم فعل معین مجهولساز امروز شدن است و در قدیم آمدن و افتادن و گشتن و گردیدن و غیره نیز فعل مجهول می ساخته اند. فعل معین در افعال مجهول امروز کمتر به قرینه حذف می شود با اینحال حذف آن غیر ممکن نیست مانند: «از او دیده و شنیده شد» به جای «دیده شد و شنیده شد»، کتاب خوانده و کاغذ نوشته شد. ولی در مواقعی که بین دو فعل مجهول فاصله زیادی وجود داشته باشد معمولاً فعل شدن را حذف نمی کنند.

* * *

فعلهای معین ام و ای... و بودم و بودی... و باشم و باشی... بیشتر از فعلهای دیگر حذف می شوند چه در گذشته و چه در حال. در این میان حذف ام، ای، است... بخصوص در ماضی دورتر (رفته بوده است) و ماضی نقلی استمراری (میرفته است) بیشتر است زیرا بلندی این افعال ایجاب می کند که فعل معین آن برای اختصار بی قرینه یا با قرینه حذف شود. مانند «میرفته» و «رفته بود» به جای میرفته است و رفته بوده است.

۱- تحول فعل در زبان فارسی ص ۳ چاپ وحید ۱۳۵۲ از نگارنده این سطور نگاه کنید.

از لحاظ تاریخی تفاوتی که در این حذفها بین فارسی گذشته و حال هست اینست که در قدیم بخصوص تا قرن هشتم و نهم^۱ فعل معین در جمله اول باقی میمانده و در جمله های بعدی حذف می شده است در حالی که امروز برعکس است و فعل معین در جمله های آخر باقی میماند. اینک مثال برای این موارد:

ب - برای ماضی بعید: سیاه گوسفندی کشته بود و افکنده (سمک عیار ج ۲ ص ۲۸۰ چاپ اول) یعنی افکنده بود.

داراب مانده شده بود و پشت به سوی دریا آورده (دارابنامه طرسوسی ج ۱ ص ۴۰۴) او به آنجا رفته و نشسته بود.

ج - برای ماضی نقلی کار صید را به جد داشته است و گفته که... (تاریخ جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱۹) به خانه رفته و غذا خورده است.

د - ماضی التزامی - تا پیش از آنکه آفتاب تیغ زند شمشیر کشیده باشند و چون صبح پرده در گرد برای وصف قتال دریده (نفثة المصدور زیدری ص ۱۴ تصحیح دکتر یزدگردی) یعنی دریده باشند. کاش او به خانه رفته و غذای خود را خورده باشد.

* * *

در این موارد گاهی فعل کوتاه با به توام بوده است:

از قبطیان فرعون زنی سخت پیر بود و امام او مریم بنت ماموشا و مسلمان شده بود و به موسی بگرویده (تاریخ بلعمی).

اما پیر شده ام و از کار بمانده (تاریخ بیهقی ص ۱۰۵).

* * *

در قدیم گاهی فعل معین به قرینه غیر معین حذف می شده است و فعل کوتاه شبه وصفی بوجود می آمده است:

۱ - به این نکته استاد همائی و برخی دیگر از پژوهندگان نیز اشاره کرده اند رجوع کنید

به مقدمه معباح الهدایه.

شهامت پهلوانان و عیاران حاضر بودند و گوش کرده تاروزافزون گفت (سمک عیار ج ۳ ص ۷۵ چاپ اول) یعنی کرده بودند.

امیر عمق اسیر الشعراء بود و از آن دولت حظی تمام گرفته و تجملی قوی یافته (چهارمقاله ص ۶۴ تصحیح دکتر معین).

گاهی نیز قضیه برعکس بوده و فعل غیر معین به قرینه فعل معین حذف میشده است:

الف - فعل معین مقدم است: سالی نزاع در پیادگان حجیج افتاده بود و داعی (من) در آن سفر هم پیاده (گلستان ص ۹۰۹ چاپ خطیب رهبر) یعنی پیاده بود.

ب - فعل معین مؤخر است: سمک یا قاپم به شراب خوردن مشغول و سمک سردر پیش افکنده بود (سمک عیار ج ۳ ص ۱۹۳).
این موارد استعمال امروز منسوخ شده است.

در قدیم گاهی فعل معین با دو قرینه حذف می شده است یکی به قرینه جمله قبلی و دیگر به قرینه جمله بعدی مانند:

در آن ساعت طمروسیه در فراق او بسیار گریسته بود و خروشیده و از آن ماندگی در طرب شده بود (دارابنامه طرسوسی ص ۱۱۶ ج ۱).

اینگونه فعلهای کوتاه شبه وصفی را (ماضی نقلی ماضی التزامی، ماضی دورتر ماضی بعید) - اگر فعل بعینشان به قرینه فعل بعدی حذف شده باشد، می توان فعل وصفی نیز نامید و فعل پس از آنها را فعل هم نشین آن فعل وصفی شمرده مانند: اوبه خانه رفته و غذا خورده است. اوبه مدرسه رفته و بازی کرده بود. کاش اوبه همدان رفته و برادرش را دیده باشد.

دوم - حذف فعل معین بدون قرینه در فعلهای کوتاه شبه وصفی - چنانکه گفتیم
گاهی فعل معین برای رعایت اختصار بدون قرینه لفظی حذف می شود و این امر امروز در ماضی نقلی، ماضی نقلی استمراری و ماضی دورتر بخصوص در زبان محاوره فراوانست: «حسن دیروز به خانه هوشنگ رفته و مدتی در آنجا مانده»، «احمد دیروز

به‌خانه برادرش رفته بود»، «هوشنگ وقتی از شیراز می‌آمده فریدون را آنجا دیده». بنا بر این این مورد استعمال به‌هیچوجه غلط و برخلاف قیاس نیست و در قدیم هم رایج بوده است: مثال برای ماضی نقلی کوتاه شبه وصفی:

گرداگرد خرگاه جهانگیر فرو گرفته بودند که نظر با همه حدت از آن سوی حلقه گذر نیافتی و نفس با همه لطافت مصف ایشان نشکافتی گفتی سکندر در میان ظلمات گرفتار و آب حیات تیره مردمک چشم اسلام در معجز ظلام و دیده نجات خیره و مهره گرد دریم سلطنت حمایل گشته گوش ماهی پیرامن گوهر شب افروز شاهی قلاده شده (نفثة المصدور ص ۴۲ و ۴۳ تصحیح دکتر یزدگردی) یعنی حمایل گشته است و قلاده شده است.

چنانکه در عبارت فوق دیده میشود فعلهای غیر معین نیز بدون قرینه حذف شده است مثلاً: گرفتار = تیره = تیره است.

سیستان شارستان بزرگ عظیم دارد که اورا مدینه العذرا گویند که هیچکس اورا مفتوح ننموده تا خود مردم او بطبع نشدند (احیاء الملوك ص ۱۲).

ماضی بعید کوتاه شبه وصفی - فعل معین ماضی بعید را امروز بی قرینه حذف نمی‌کنند ولی در قدیم این کار نیز ممکن بوده است:

پیرزنی را دید به‌غایت بدشکل و چشمهای ازرق و رنگ روی زرد چون زعفران و موی سفید چون کافور روئی کرنج از پیری و دو دندان مانند دندانهای گراز و دهان چون مبرز تمغاجیان که بوی گندش عالم گرفته ناخنها دراز گشته و از عمر نامبارکش سیصد سال گذشته هرگز یک نوبت آب به اعضای نامبارکش نرسیده بدین صفات نامحمود آراسته سر نامبارک را نیمی از میان خم بیرون کرده به یک دست شیشه‌ای گرفته و دودی از آن شیشه بیرون می‌آمد (دارابنامه بیغمی ص ۲۱۰ ج ۱).

بسادلا که بسان حریر کرده به شعر

از آن سپس که بگردارسنگ و سندان بود

(رودکی)

اینگونه فعلها را اگر هم نشین داشته باشند میتوان فعل وصفی هم شمرد مانند:
به چشمهای اونگاه میکرد و او چشم برهم نهاده و حرکت نمی کرد (رستم -
التواریخ ص ۲۶).

۲- اسم مفعولهایی که به صورت قید بکار می روند: اسم مفعول علاوه بر آنکه
در ساختمان زمانهای مرکب بکار می رود و علاوه بر آنکه فعل وصفی بوجود می آورد
در جمله میتواند نقش صفت و قید را هم بازی کند. وقتی صفت باشد کمتر با فعل وصفی
اشتباه می شود مانند ابروی کشیده، مرد خوابیده. اما وقتی قید باشد به فعل وصفی
نزدیک می شود مانند او نشسته درس میخواند. اینگونه اسم مفعولها که کار قید را
می کنند اگر متمم هم داشته باشند به فعل وصفی بیشتر شبیه می شوند بخصوص اگر
پیش از فعل بیابند مانند: اواز راه نرسیده به اطاق خود رفت، رنج نابرده در این راه
به جایی نرسی (حافظ).

اما هنوز چیزی نگفته انگشت را روی لبها گذاشت (حجازی شیرین کلا)
جلاد ایستاد تبغ کشیده (دارا بنامه طرسوسی ص ۹۰ ج ۱) او را از خانه بیرون آوردند
بند بر پای نهاده (همان قید ص ۵۳). امروز اینگونه قیدها با آهنگ و تکیه خاص خود
از فعل وصفی متمم میگردند و نباید آنها را با هم اشتباه کرد.

۳- جمله ها یا گروه های قیدی که فعل نداشته اند و با اسم مفعول می آمده اند
نمونه آنها را در آغاز مقاله آوردیم و گفتیم فعل وصفی از تحول آنها بوجود آمده
است. اینگونه اسم مفعولها در حقیقت قیدهای متمم داری بوده اند و اجزاء جمله یا گروه
متمم آنها محسوب میشده است و میتوان آنها را قسمی از اسم مفعولهای نوع پیشین
شمرد یعنی اسم مفعولی که نقش قید را بازی می کند: مثال:

حاضر آمدند و آن بندیان در کنار بارگاه بازداشته (سمک عیار ج ۱ ص ۲۴۱).
اینگونه استعمالات اختصاص به قدیم دارند و از قرن نهم به بعد منسوخ
شده اند.

۴- اسم مفعولهایی که صفتند برای موصوفی که با آنها فاصله پیدا کرده است

و این اسم مفعولها در آخر جمله می آیند:

ناگاه مهراسب نگاه کرد کوهی دید سر بر عیوق کشیده (طرسوسی ج ۱ ص ۷۶)
که «سر بر عیوق کشیده» صفت است برای «کوه».

همای را دید از راه دیگر از شکار بازآمده (همان کتاب ص ۲۵ ج ۱).

اینگونه استعمالات نیز خاص قدیمند و از قرن نهم به بعد منسوخ شده اند.

۵- اسم مفعولی که صفت است و عطف به صفتی دیگر شده است که با آن فاصله

دارد:

چون باز آمدم شتران کشته یافتم و شکم شکافته و کوهان بریده (تفسیر

ابو الفتوح رازی ج ۱ ص ۳۶۱) که «شکم شکافته» و «کوهان بریده» عطف شده

است به «کشته» که «یافتم» بین آنها فاصله گردیده است.

۶- اسم مفعولهای متمم دارد دیگر - علاوه بر اینها هر اسم مفعولی که متمم داشته

باشد چه به صورت قید و چه به صورت صفت بکار رود - شبیه به فعل وصفی میشود:

و ارسطا طاليس مجره را چیزی دارد که هوا از بخار دخانی شده (التفهيم به

نقل از لغتنامه در ذیل داشتن).

بطور کلی اسم مفعول شبه فعل وصفی در قدیم بیش از امروز بکار میرفته است

و کاهش اینگونه استعمالات از قواعد مهم تحول زبان فارسی است.

بررسی و نقد نظر دستورنویسان درباره فعل وصفی

دستورنویسان از قدیم تا کنون کم و بیش فعل وصفی را مورد بحث قرار داده اند

و چگونگی و مورد استعمال آنرا در گذشته و حال بشکلی مبهم و ناروا بررسی کرده اند

که ذکر جنبه های مختلف کار آنها در اینجا خالی از فایده نیست: سبب این نارسائی

و ابهام از طرفی پیچیده بودن موضوع است و از طرف دیگر مشابهت فعل وصفی با قید

و گروه قیدی و فعلهای کوتاه است که تمیز آنها از فعل وصفی دشوار است. است

اینک نقد نظر دستورنویسان:

الف - بحث درباره کلیات - بسیاری از دستورنویسان به وجه وصفی معتقد نیستند. مثلاً گروهی هستند که فقط سه وجه اخباری و التزامی امری را قبول دارند از آن جمله اند دکتر خیامپورا^۱ و روبن چیک^۲ و لازار^۳.

ادیب طوسی به پنج وجه خبری، استفهامی، التزامی، طلبی و شرطی اعتقاد دارد (دستور نوین ص ۵۵ چاپ ۱۳۱۲ شمسی) ولی به وجه فعل وصفی - البته نه به عنوان یک وجه مستقل - نیز معتقد است (دستور نوین ص ۱۰۱).

دکتر خانلری نیز فعل وصفی را جزء وجوه فعل نمی آورد و آن را با وابسته هایش «عبارت وصفی» می نامد و به شیوه قدیم آن را اسم مفعولی که حالت قیدی و وصفی دارد فرض می کند و به تحولی که در قرون اخیر در این عنصر دستوری صورت گرفته است معتقد نیست (دستور زبان فارسی چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۳۳۶-۳۳۹ سال ۱۳۵۱). استادانی مانند قریب، بهار همائی، فروزانفر، رشیدیاسمی به شش وجه اخباری، التزامی، امری، شرطی، وصفی و مصدری معتقدند (دستور زبان فارسی تألیف استادان یادشده ج ۲ ص ۳۵ چاپ ۱۳۲۹).

پروین گنابادی نیز از همین نظر پیروی می کند (دستور زبان فارسی تألیف پروین گنابادی چاپ عطائی سال ۱۳۳۳).

پیشرو این نظر گوینا آقای قریب بوده است و به تقلید از فرانسه به شش وجه وصفی^۴ معتقد شده است و عقیده او در چهار استاد دیگر و در بسیاری از دستورنویسان

۱- دستور زبان فارسی تألیف دکتر عبدالرسول خیامپورا ص ۷۸ چاپ تبریز ، ۱۳۴۴.

۲- چاپ مسکو Yu. A. Rubnchik تألیف The Modern Persian Language ص ۸۹.

سال ۱۹۷۱ ص ۸۹.

۳- Gilbert Lazard تألیف Grammaire du Persan contemporem ص ۱۲۶.

نگارنده این سطور نیز سابق از این نظر پیروی می کرد (به دستور امروز ص ۱۲۰ و به مقاله

«وجه فعل در فارسی معاصر» ص ۲۱۹ در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی سال ۱۸ شماره رجوع کنید) ولی پس از مطالعه بیشتر و بررسی یادداشتهای خود از این نظر عدول کرد.

۴- Mode Partipe, Participle Mood

مؤثر واقع شده است (دستور زبان فارسی تألیف قریب ص ۹۱ چاپ هفدهم سال ۱۳۲۱ شمسی چاپخانه علمی).

از قدمای دستور نویس غلامحسین کاشف به وجه فعل و اقسام آن هیچگونه اشاره‌ای نکرده است (دستور زبان فارسی از غلامحسین کاشف چاپ اسلامبول سال ۱۳۲۹ قمری).

عبدالرحیم همایون فرخ درباره وجه افعال و اقسام آن نظر دقیق و روشنی بیان نمی‌کند گاهی به جای وجه اصطلاح طریقه را بکار می‌برد و از چند طریقه نام می‌برد: «طریقه ناقص یا طریقه وصفی»، «طریقه مصدری» و «طریقه مرکب». (دستور جامع ص ۵۶۸ و ۵۶۹) چنانکه دیده می‌شود اصطلاح (طریقه) درست به معنی وجه نیست زیرا یکجا نیز آن را به جای «ساختمان» بکار می‌برد و پیداست مراد او از «طریقه مرکب» «زمان مرکب»^۱ است نه وجه فعل.

ب - درباره آوردن واو بین فعل وصفی و فعل همنشین - بسیاری از دستور - پژوهان فعل وصفی امروز را با اصل آن در قدیم یکی می‌دانند و امروز هم برای آن جنبه قیدی و وصفی قائلند در حالی که این فعل امروز دیگر جنبه وصفی ندارد بنابراین آنها بشیوه چندین قرن پیش آوردن واو عطف را بین فعل وصفی و فعل همنشین غلط می‌پندارند اینان تحول زبان را نادیده می‌گیرند از آن جمله اند: دکتر خانلری^۲، قریب گرکانی^۳، همایون فرخ^۴، پروین گنابادی^۵ گویا پیشرو این گروه مرحوم قریب بوده است.

۱- Periphrase

۲- دستور زبان فارسی تألیف دکتر خانلری ص ۳۳۸ چاپ بنیاد فرهنگ سال ۱۳۵۱

۳- دستور زبان فارسی از قریب چاپ ۱۳۲۱ ص ۹۷ و ۹۸.

۴- دستور زبان فارسی چاپ ۱۳۲۷ از همایون فرخ ص ۵۶۹.

۵- دستور زبان فارسی چاپ ۱۳۳۳ ص ۶۵.

۶- دستور نوین ص ۱۰۱.

از دستورنویسان ادیب طوسی آوردن واو را غلط نشمرده و خود در عمل فعل وصفی را با واو آورده است.

ج- درباره زمان فعل همنشین - بعضی از دستورنویسان معتقدند زمان فعل وصفی و فعل همنشین یکیست از آن جمله اند همایون فرخ (دستور جامع ص ۵۶۹) قریب (دستور زبان فارسی چاپ ۱۳۲۱ ص ۹۷) ادیب طوسی (دستور نوین ص ۱۰۱) و این اسرارگرچه در مورد بیشتر فعلهای وصفی درست است اما چنانکه دیدیم همیشه اینطور نیست و گاهی فعل وصفی ماضی نقلی است در حالی که فعل همنشین مضارع است.

د - درباره وحدت مسندالیه و شخص فعل وصفی و فعل همنشین - اکثر دستورنویسان معتقدند که مسندالیه فعل وصفی و فعل همنشین باید یکی باشد و این نظری درست است از آن جمله اند: ادیب طوسی (دستور مؤلف ص ۱۰۱) همایون فرخ (دستور جامع ص ۵۶۸) قریب (دستور زبان فارسی چاپ ۱۳۲۱ ص ۹۷). ولی بندرت ممکنست که فعل وصفی و همنشین در شخص یکی نباشند (به ص ۶۵ نگاه کنید).

ه - درباره تعریف فعل وصفی - در اینجا بعضی از تعاریف و توضیحات دستور-نویسان را درباره فعل وصفی نقل می کنیم:

تعریف ادیب طوسی:

«در جمله ای که چندین فعل به یکدیگر عطف شوند و زمان و شخص آنها یکی باشد جائز است که افعال یا فعل مقدم را برداشته و اسم مفعول یا افعال آنها را جایشان بگذریم در این صورت آن را فعل وصفی مینامند: من کتاب را برداشته به مدرسه رفتم (دستور نوین ص ۱۰۱ از ادیب طوسی).

تعریف قریب:

«وجه وصفی فعلیست که به صورت صفت گفته شود: یوسف برخاسته بمنزل رفت. هر گاه دو فعل که در فاعل و زمان یکی باشند به عقب یکدیگر درآیند روا باشد فعل اول را به صورت وجه وصفی درآورند و «واو» را حذف نمایند» (دستور زبان فارسی

تألیف قریب چاپ ۱۳۲۱).

تعریف قریب، بهار، فروزانفر، همائی ورشید یاسمی:

وجه وصفی آنست که فعل به صورت صفت و در معنی فعل باشد. فعل وصفی با فاعل مطابقت نمی‌کند و همیشه مفرد باشد: یوسف برخاسته به منزل رفت (دستور زبان فارسی ص ۳۵ ج ۱).

تعریف پروین گنابادی.

وجه وصفی آنست که فعل به صورت صفت مفعولی درآید: کتاب را گرفته آن را خریدم. «و» باید حذف شود. این وجه چندان در انشاء خوش آیند نیست (دستور زبان فارسی از پروین گنابادی ص ۶۵).

نظرد کتیزد گردی:

فعل وصفی یعنی بکار بردن اسم مفعول به جای فعل (مقدمه نفثة المصنوع از دکتر امیرحسین یزدگردی ص ۹).

که از این میان تعریفهای پروین گنابادی و کتیزد گردی به نظر ما نزدیکتر است.

و - درباره فعل وصفی و اسم مفعول در گذشته - مرحوم بهار در کتاب گرانقدر سبک‌شناسی بیش از همه در این باره بحث کرده است و در جاهای مختلف اشارات مکرری به فعل وصفی دارد که نشان می‌دهد نظر او درباره فعل وصفی چندان روشن نیست و گاهی هم مطالب متضادی در این مورد می‌نویسد.

یکی از بهترین نوشته‌های او در این باره که در عین حال از تعارض و عدم دقت نیز خالی نیست آنجاست که درباره ویژگیهای سبکی و دستوری تاریخ بیهقی بحث میکند: طرز تازه دیگر استعمال فعلهای ماضی است به صیغه وصفی - توضیح آنکه صیغه اسم مفعول از قدیم متداول بود مثل: «نثار آوردند از اندازه گذشته و پس از آن نشاط شراب

کرد» «وتسلک ساخته و مستظهر با مردم بسیار...» (ص ۵۳۶) ولی از این که بگذریم انواع دیگر کمیاب و نوع ماضی به صیغه وصفی نادر بلکه کمیاب بوده است و در تاریخ بیهقی غیر از اسم مفعول سه قسم فعل به صیغه وصفی آمده است:

اول: فعل و صفت جایی که در مقام حال واقع شده باشد و بعد از او احتیاجی به او عطف نباشد مثال: «قوم که باوی نامزد بودند جامه راه پوشیده پیش آمدند» (ص ۴۹).

دوم: فعل ماضی است که به صیغه وصفی در آمده و بین مقام حال و زمان ماضی قرار دارد مثال از تاریخ سیستان: «نور ازو تا آسمان همی بر شد و مهد او را کنار گرفته و بوسه همی داد» مثال از تاریخ بیهقی: «صاحب دیوان حضرت غزنین بوده و مدتی در ازشاگردی وزیر چون احمد حسن کرده و به روزگار امیر محمد وزارت یافته و خلعت وزارت پوشیده و خوارزمشاه بدو نامه نوشته و خواهه داند که از خوبستن چون نوشته باشد (ص ۴۸۴ چاپ کلکته و ص ۳۹۷ چاپ تهران). و در این مورد او عطف میآورند اما سواردی هم هست که احتیاجی به او عطف نیست.

سوم ماضی نقلی یا ماضی بعید که به صیغه وصفی آمده باشد و این جائیست که ضمیر یا فعلهای معین را به قرینه فعل اول یا آخر حذف کنند. مثال: «زعیم پوشنگ بود و سوری در باب وی تلبیسها ساخته و یاران گرفته چون بوسهل زوزنی و دیگران تا مگرویرا بر- انداخته آید که رضای عالی بوسهل را دریافته بود و بدرگاه باز آمده و به ندیمی نشسته (ص ۵۳۸ طبع کاکته) که در قسمت اول دو فعل «ساخته» و «گرفته» بین است و در قسمت اخیر ماضی بعید است که «بود» از آن به قرینه حذف شده است (سبک شناسی ج ۲ ص ۷۶ و ۷۷).

۱- چنانکه دیده می شود تا اینجا اسم مفعول از فعل وصفی متمایز نشده و در مثالهایی که

داده شده اسم مفعولهای مورد مثال فعل وصفی حتی به مفهوم قدیم خود نیز نیستند بلکه در هر دو مثال قیدند.

اینک اظهارنظرهای دیگر استاد بهار درباره فعل وصفی:

الف - مرحوم بهار در اینجا و در جاهای دیگر فعلهای کوتاهی که معین آنها با قرینه یا بی قرینه حذف شد، است فعل وصفی نامیده است^۱ و این البته در مواردی که فعل به قرینه حذف شده است درست است اما فعلهای کوتاهی را که فعل معنیشان بی قرینه حذف میشود نمی توان فعل وصفی نامید.

ب - در یک مورد حتی اسم مفعولی را که همراه فعل معنیست و با آن زمان مرکب (ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی التزامی...) میسازد نیز فعل وصفی نامیده است و به همین جهت هاء غیر مافوظ آخر اسم مفعول را به شیوه شمس قیس «های وصفی» خوانده است و در این باره چنین نوشته است:

در نثر قدیم بعد از های وصفی نیز غالباً فعل معین می آورند. مثال از نثر بلعمی:
این پادشاه با حشم خویش از شهر بیرون رفته بود و افلون را بیرون برده بود و آتش بلند بر کرده و هر کسی اندر شهر آمدی آن افلون را سجده بایستی کردن (سبک - شناسی ص ۳۵۱ ج ۱).

ج - ضمن بر شمردن اوصاف عمومی نثر فارسی از قرن دهم بعد رواج فعل وصفی را از نشانه های انحطاط نثر فارسی میداند و بر این امر یعنی بر تحول زبان و رواج فعل وصفی به صورت کنونی آن دریغ میخورد در حالی که چنین تحولی نه نشانه انحطاط زبانست و نه جای دریغ خوردن دارد زیرا تحول زبان در طول زمان امریست طبیعی و در همه زبانها نیز به چشم میخورد و این مانند آنست که ما از تحول فارسی باستان به فارسی میانه و فارسی امروز و از تبدیل لاتین به فرانسه و زبان اسپانیائی نگران و خشمگین شویم و بر آن سویه و زاری کنیم. اینک عین عبارات شادروان بهار:

استعمال افعال گوناگون با پیشاوندهای متعدد و به صیغه های مختلف از بعید و

۱- سبک شناسی ج ۳ ص ۵۷ و ۵۸.

نقلی و مطلق و انشائی و شرط و استمراری که هر کدام به شکلی و باادات و پیشاوندها و پساوندهای مخصوص استعمال میشد به ماضی نقلی محذوف الضمیر (وجه وصفی) آن هم بدون قرینه منحصر گشته (سبک شناسی ج ۳ ص ۲۵۶).

نکته ای که در اینجا بر استاد ما پوشیده مانده است اینست که اسم مفعولهای رایج در این دوره چنانکه دیدیم افعال وصفی به معنی امروزی آن نیستند و دیگر جنبه قیدی ندارند یعنی با افعالی که صورت قدیمی آن جنبه قیدی و وصفی داشته است تفاوت دارد. ضمناً باید دانست که ماضی نقلی محذوف الضمیر (مراد محذوف الفعل المعین است) با فعل وصفی متفاوتست و فقط بعضی از اینگونه فعلها با تعریف فعل وصفی هم منطبق می شوند.

د - استاد گاهی جمله های قیدی اسم مفعول داری را وجه وصفی دانسته است که بعد از جمله دیگری آمده است و مانند نمونه آنها را عرضه کردیم در حالی چنانکه گفتیم اینها فعل وصفی واقعی نیست و اگرچه ممکنست ریشه فعل وصفی در قدیم باشند اینک نقل نوشته استاد در مورد چهار مقاله:

از افعال وصفی گاهی آورده است ولی نه در حال خبری به حذف «است» که ماضی نقلی نامند چنانکه از قرن ششم و هفتم به بعد معمول، به است و امروز به حد و فور متداول می باشد از آن جمله گوید: «هفتم روز غلام محمد زکریا در رسید بر آن استرنشسته و اسب را جنبیت کرده و نامه عرض کرد» (ص ۷۶) (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۲۲) که اسم مفعولها اگرچه به فعل وصفی شبیهند اما در واقع فعل وصفی نیستند.

ه - در همان صفحه ماضیهای بعید کوتاه را هم که فعل معینشان به قرینه «بود» جمله قبل حذف شده است فعل وصفی شمرده است: «امیر عمیق امیر الشعراء بود و از آن دولت حظی تمام گرفته و تجملی قوی یافته چون غلامان ترك و کنیزکان خوب و اسپان راهوار و ساختهای زرو جامه های فاخر و ناطق و صامت و در مجلس پادشاه عظیم محترم بود» (ص ۴۶).

و - با اینکه استاد بهار فعل وصفی واقعی و فعل کوتاه و زمان سرکب و اسم مفعول‌هایی که در حکم قیدند همه را فعل وصفی نامیده است گاهی مثال‌هایی از فعل وصفی واقعی هم بدست داده است از آن جمله است آنجا که درباره کلیده و دمنه مینویسد: فعلهای وصفی در غیر مورد و پاره‌ای ضمایر غیر ضروری در این کتاب دیده می‌شود که از قرن هفتم و هشتم به بعد رسم شده است و از این قبیل فعلها در نثر قدیم نیست^۱ مانند: «پس برادر سه‌ترا ایشان روی به تجارت آورده سفری دور دست اختیار کرد (ص ۵۶ طبع جدید) و ظاهراً لفظ ایشان و هاء بعد از فعل «آورد» از تصرف کاتبانست: مثال دیگر: «شتر به آن را پسندیده و لازم گرفت» (ص ۵۶) که معلوم نیست صحیح است یا در اصل پسندیده و لازم گرفت بوده است (سبک‌شناسی ج ۲ ص ۲۵۶).

منابع

علاوه بر متونی که به آنها اشاره شده است برای نوشتن این مقاله به این کتابها و آثار نیز مراجعه شده است:

- دستور امروز از خسرو فرشیدورد، چاپ صفی‌علیشا، ۱۳۴۸
- دستور زبان فارسی از غلامحسین کاشف، چاپ اسلامبول، ۱۳۲۹ قمری
- دستور زبان فارسی از عبدالعظیم قریب، چاپ خاله پیام تهران سال ۱۳۲۱ شمسی
- دستور زبان فارسی از پروین گنابادی، چاپ عطائی تهران ۱۳۳۳
- دستور زبان فارسی از عبدالرسول خیامپور، چاپ پنجم، تبریز ۱۳۴۴
- دستور جامع زبان فارسی از عبدالرحیم همایون فرخ، چاپ ۱۳۳۷ تهران
- دستور زبان فارسی از دکتر پروین نائل خانلری چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱

۱- ولی چنانکه دیدیم استاد خود از تاریخ سیستان نمونه‌هایی از همین‌گونه فعلهای وصفی که با وا آمده است بدست داده است و ما آنها را در جاهای مختلف نقل کردیم.

دستور زبان فارسی از قریب، بهار، فروزانفر، همائی، رشیدیاسمی، چاپ ۱۳۲۹
دستور نوین از ادیب طوسی، چاپ ۱۳۱۲، تهران
سبک‌شناسی از سلک الشعراء بهار، سه جلد، چاپ تهران
تحول فعل در زبان فارسی چاپ وحید ۱۳۵۲ از نگارنده این سطور
وجه فعل در فارسی معاصر (مقاله از خسرو فرشیدورد مجله دانشکده ادبیات
تهران سال ۱۸ شماره ۱ به زبانهای دیگر).

The Modern Persian Language تألیف Yu. A. Rubinchik, چاپ مسکو
.1971

Grammaire du Persian Contemporain تألیف Gilbert Lazard چاپ پاریس
.1957



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی